

در باب سن گرایی و کلیشه‌هایی که سدراهمان شده سن فقط یک عدد است؟

شبیبه آنها رفتار کنیم؟ اصلاً کجا، کی و چطور فهمیدیم که «دیگر بزرگ شدیم؟» و اگر قرار است نوع انسان و بشر بودن ما و جهان ما با این بزرگ شدن تغییر نکند، پس چرا بر مبنای سن، این همه اما و اگر و چرا در ادامه زندگی هر کدام از ما وجود دارد؟

را تا پایان عمرمان، بر مبنای این «بزرگ شدن»، «سنی گذشتن»، «دیگر بچه نبودن» و غیره قضاوت می‌کنند و انتظار دارند شبیه آدم بزرگ‌ها رفتار کنیم. اما واقعاً آدم بزرگ‌ها چه کسانی هستند و چکار می‌کنند؟ و آیا همه آنها شبیه هم هستند که ما هم باید

به این معنا که قرار است دنیای دیگری را جلو راهمان بگذارد، بلکه به این معناست که ما را از دنیایی که بودیم، جدا می‌کند. از اینجا به بعد رفتار، انتخاب، سلیقه و به طور کلی وجود خود ما مورد قضاوت قرار خواهد گرفت. آدم‌ها آنچه که هستیم و داریم می‌شویم

سارا مؤمنی

دانشجوی دکتری مدیریت رسانه

شاید خیلی از ما درباره این مسأله توافق داشته باشیم که آنجایی که به سن بلوغ می‌رسیم، دیگر بزرگ شده‌ایم و این «بزرگ شدن» نه



قضاوت و تبعیضی که عقل و شناخت ما فقط به خاطر سن افراد انجام می‌دهد، درست نیست. می‌خواهیم بگوییم که فقط سن معیار خوبی برای شناخت آدم‌ها و به تبع این شناخت، قضاوت و رفتار کردن با آنها نیست

۳۰ ساله هم ۳۰ ساله قدیم!

من و برادرم در سن ۳۰ سالگی مادرم، به ترتیب ۸ و ۱۳ سال سن داشتیم. مادر در کنار پدرم کار می‌کرد، خانه و زندگی داشت، تحصیل می‌کرد، میهمانی‌های بزرگ خانوادگی را برگزار می‌کرد و تمام مناسبات و رفتارهای شبیه یک آدم بزرگسال بود. وقتی با خودم و برادرم مقایسه می‌کنم، می‌بینم که سی سالگی‌ای که مادرمان گذرانده، هیچ شباهتی به سی سالگی‌ای که ما گذرانده‌ایم، ندارد. البته در این بازه، عوامل بیرونی مانند تغییرات نسلی، مسائل فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه را نباید نادیده گرفت. با اینکه این تفاوت‌ها وجود دارد، اما باز هم نگاه فعلی جامعه، مردم و حتی خودمان (برخلاف آن چیزی که واقعاً هستیم) به یک آدم سی ساله، همان نگاه کامل، عاقل، بالغ و اصطلاحاً سروسامان

گرفته است. در این میان دو گفتمان متضاد مقابل هم شکل می‌گیرد، گفتمان اول این است که سی ساله‌های قدیمی «زود بزرگ شدند»، جوانی نکردند و زود خود را وارد مسائل زندگی کردند. گفتمان دوم اما این است که سی ساله‌های قدیمی، همان آدم‌های درست، منطقی و مقبول جامعه هستند؛ کسانی که بحران‌های ازدواج، فرزندداری و سایر مسائل را زمانی تجربه کردند که جوان، پویا، پرانگیزه و با حوصله بودند و نسل جدید این همه حوصله و توان و زمان ندارند. باید بگوییم این دو گفتمان هر دو بدون در نظر گرفتن عوامل بیرونی که یک فرد از آن تأثیر می‌گیرد، تنها یک قضاوت فردی هستند که نمی‌توان به آنها تکیه کرد. همچنین جامعه، محیط، سیاست، فرهنگ و اقتصاد بلوغ عقلی و سنی و اصطلاحاً بزرگ شدن را تحت تأثیر قرار داده است. هرچند خود این فرضیه را نمی‌توان به کل افراد تعمیم داد. اما در نظر بگیریم که مقایسه سنی بازه‌های زمانی مختلف از ما فقط یک قاضی با قضاوت‌های غیرمنصفانه می‌سازد.



بود. آیا اگر به سن گرایی توجه داشت، ممکن بود که به چنین موفقیتی برسد؟ مثلاً بعد از ۳۰ سالگی زانوی غم بغل می‌گرفت و می‌گفت دیگر دیر نشده. من همیشه درباره این مسأله یکی از ورزشکاران و هنرمندانمان را مثال می‌زنم: کسی که در جوانی بازیگر فوتبال بود و در دوران میانسالی، خانه نشین نشد، بلکه وارد بازیگری و تبلیغات شد. بنابراین اگر این گزاره‌های سنی پراکنده را که مانند ویروس ذهنمان را پراکنده‌اند، از ذهنمان حذف کنیم، می‌بینیم که با دو مفهوم مهم مواجهیم: ما زندگی. ما هنوز زنده‌ایم و زندگی می‌کنیم و تا زمانی که آدمی زنده است، توان و امکان رسیدن به آرزوها و موفقیت‌ها را دارد. یادمان می‌رود که میانسالی هنوز هم مانند نوشابه است و به جای حذف کردن آن و تشنه ماندن، باید آن را نوشید و از آن لذت برد. حالا شاید بعضی وقت‌ها نوشابه‌اش بدون قند باشد که اتفاقاً به مذاق فعلی ما خوش می‌آید.

یادگیری: پاشنه آشیل هیولای سن گرایی
سن گرایی یک دشمن بزرگ دارد و آن یادگیری و لذت بردن از آن است. مثلاً افراد سالخورده‌ای را به خاطر بیابورید که به دنبال علاقه‌مندی‌ها

ما فکرمی کنیم دیگر تمام شد! دیگر هر فرصتی که برای یادگیری، رشد، پیشرفت و حتی لذت بردن از زندگی داشتیم، تمام شد. دیگر برای رسیدن به علایق و آرزوهایی که داشتیم، دیر است. حالا باید به انتظار پیری بنشینیم و فقط سعی کنیم رفتار عاقلانه‌ای داشته باشیم که بقیه قضاوت‌مان نکنند و مورد تمسخر قرار نگیریم و این گفت و گوی ذهنی اغلب ما با خودمان است که گاهی در گفت‌وگو با دیگران هم آن را تأیید می‌کنیم، حتی اگر خیلی دوست نداشته باشیم. در حالی که می‌دانیم این نوع تفکر چقدر می‌تواند ما، نسل بعد از ما و جامعه را به خطر بیندازد. این سن گرایی از طرفی به طور فردی در ذهن تک تک ما درباره خودمان نقش بسته و از طرف دیگر باعث می‌شود دیگری را قضاوت کنیم و مانع رشد و شکوفایی او شویم. شرکت فورد موتور را به یاد بیاورید: هنری فورد وقتی این شرکت را تأسیس کرد، ۴۰ ساله

از صندلی مان بلند شویم و از او بخواهیم جای ما بنشیند، در حالی که آن خانم ۷۰ ساله، خانمی شاداب، سالم و سرحال است که اتفاقاً در حال بازگشت از باشگاه ورزشی، پیاده‌روی و غیره بوده. اما در همان زمان ممکن است جوانی را ببینیم که ضعف دارد، فشارش افتاده و نیاز دارد که بنشیند؛ مشخصاً اغلب توجهی به او نداریم و انتظار داریم سن جوانی او، او را سرپا نگه دارد و نیاز به کمک نداشته باشد. این قضاوت و تبعیضی که عقل و شناخت ما فقط به خاطر سن افراد انجام می‌دهد، درست نیست. می‌خواهیم بگوییم که فقط سن معیار خوبی برای شناخت آدم‌ها و به تبع این شناخت، قضاوت و رفتار کردن با آنها نیست.

میانسالی؟ یک نوشیدنی بدون قند!

بحران سن گرایی در میان ما تا جایی گسترده و عمیق است که تقریباً بعد از سی سالگی اغلب

سن فقط یک عدد است (؟)

بعضی وقت‌ها عامل «سن» به قدری مهم است که شناخت، تصمیم‌گیری، انتخاب و ارزیابی ما را درباره یک مسأله یا فرد تعیین می‌کند. مثلاً اگر خانمی حدوداً ۷۰ ساله را در مترو یا اتوبوس ببینیم، بدون توجه به دیگر ویژگی‌های او، ممکن است نسبت به او حس احترام، دلسوزی یا همراهی داشته و مثلاً

